

حسب دین ایشان قطب ملک طریقت آفتاب شهر معرفت سلطان دنیا و دین حضرت فریدالدین گنجشکر قدس سره
 مرید و خلیفه خواجہ قطب الدین نجفیارست نسب حضرت میرسد نوح شاه عادل باو شاه کامل بود و از اشخاص
 غنی و ثنی و بامیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ چنانچه در سیر الاقطاب ثبوت پیوسته که قطب المومنین
 حضرت شیخ فریدالدین شکر گنج مسعود دهنی بن شیخ سلیمان بن شیخ احمد بن شیخ یوسف بن شیخ محمد بن شیخ
 شهاب الدین بن شیخ احمد معروف مع شاه کامل الدیلمی بن نعیم الدین بن محمود المعروف به شاه بن سلیمان
 بن مسعود بن عبد اللہ بن واعظ الاصفہرین و اعظ الاکبر بن ابو الفتح بن اسحاق بن قطب العالمین حضرت سلطان
 ابوالحسن بن اوسیم بن سلیمان بن ناصر الدین بن عبد اللہ بن اسیر المؤمنین حضرت عمر فاروق اعظم رضی اللہ عنہ
 خطاب بن نقیل بن عبد الغنی بن ریاح بن عبد اللہ بن قرطین عدی بن کعب بن نووی بن غالب بن قمر
 بن مالک بن قزیش احمد نصر بن کنانہ و اللہ اعلم گنجشکر از آن میگویند که روزی خدمت میرسد میرفت از
 صنف ریاضت پایش بغز و قدری گل که در آنجا بود پیش سید اشاک شکر گردید از آنروز گنجشکر گویند
 سوداگری چند هزار گاد شکر بار کرده می برد شیخ از وی شکر خواست او گفت ای فقیر این شکر نیست ملک است
 فرمود ملک باشد الغرض چون سوداگر بارانکشا و به شکر ملک شد ازین کرامت چیران باغ و باز شد
 حضرت شیخ رسیده بخرد الحاح نمود که باز شکر گرد و فرموده شکر باشد باز شکر شد از آن گنجشکر گویند دیگر
 خوارق عادات و حالات و احوالات و ریاضات از ایشان در السنه خاص عام است و مالک الی سبب حاجت
 تکرار نیست درین مختصر گنجشکر ندارد و حالات ایشان خیم ماه محرم الحرام در سال سیصد شصت و شصت
 احوالین عرفین که از توابعان بمانان است و مکن ایشان بود واقع گشت و بهر آن قصه بجز خود من
 گردیده به شد قطب الدین نه و لا گره گنج شکر شیخ ملک بحر و بره از محرم پنجمین تاریخ بود قطب
 کرد بر رضوان صعود و از ایشان سلطان دنیا و دین سیرغ تاف یقین حضرت علاء الدین علی احمد
 مرید و خلیفه گنجشکر اندر اتمه ارفاقت دینی باسم ایشان مقرر شد و مثال نوشته مرمت فرمودند و قیام
 رخصت ارشاد کردند با علاء الدین ترا بخدا سپردم بهر کافراهی کرد و معمول چنان بود هر کسکه مثال
 عطا میشد خلفا برای تصحیح آن مثال خلافت را پیش حضرت قطب جمال بانسوی میرسد از ایشان شکر
 کنایده بمکان مذکور میرفتند و حضرت قطب جمال از یاران آنحضرت بودند نقل میکنند که حضرت با مالک
 ذکر یاسنی بت حضرت گنجشکر نوشته بود مذکور مال هر قدر که خواهند بگیرند و جمال را به عنایت نمایند و حضرت
 در جمال نوشته که جمال بوضو الی دست نمی آید الغرض صاحب رایت و قطب وقت بود حضرت علاء الدین
 علی احمد صابر از دست حضرت گنجشکر مثال رفاقت گرفته روانه شدند وقت نماز عصر در گنجشکر رسیدند

رسید و مثال برای هر دست حضرت محمد جمال داد ایشان فرمودند که توقف کنید چراغ روشن میشود و در آن
کرده محو نموده خواهد شد آنحضرت نزد آنرا چرخ روشن کرد و آوردند حضرت قطب جمال این چرخ را روشن
گردانید چون در مزاج سوسیس دستی تاری بود با گشت شهادت خود نموده مانند پنهان نمودن چرخ روشن
حضرت قطب جمال بخاطر خود گزرا نید که طبیعت ایشان با چنین جلوه‌ای و تنیدی واقع شده و در این شهر است این
و خلیفه باید کرد که پرورش خالق نماید و ایشان در آنکه غلبه سناک را بر سبکند شمال را پاره ساخته حضرت
آنچه مبارکتاب مبر نیاید و در مزاج مستوی گشت فرمودند که شما مثال ما را پاره کردید من طبیعت شما پاره کردم
تایامت از شما که قطب بود و نباید سخن ایشان تاثیر کرد و از سلسله آن قطب زمان هیچ قطب ظهور نگرفت
بر گاه مثال پاره شده را گرفته خدمت مرشد حقیقی خود رسیدند احوال بعضی ساینده شکره کردند حضرت
پیر و سبک گنجشکر ارشاد کردند که مثال پاره شده باز درست میتوان کرد لیکن آنچه شما پاره کرده آن درست
نمیتوان کرد چون خاطر داشت ایشان عزیز بوده عقبه پیران کلیر که از توابع و طبیعت شهرت کلان داشت
خلافت آنجا بخوبی فرموده شرف فرمودند و قتیکه در آنجا رسیدند جای بوده که اهل سکنه آنجا اکثر علماء و فضلا
باشتمت و جاه بودند که قریب پانصد کس یا یکی نشین از آن شهر بر می آمدند بر کنت خود نظر کرده اطاعت ایشان
بجا یعنی بجای آوردند آنحضرت از انفصال حرکات سابقه ساکت بودند و نمیشی را بار دیگر خدمت پیر خود رجوع
کردند که مردم اینجا بسیار ادب و بی اعتیاز اند و محاسن کردن انقیاد نمی بندند پیر پیر شد فرمودند که ماده گانه
شیر و ارشاد داده است اختیار و ارب خواهد دو شید نوشید خواهد گشته بخورید پس همین سخن کفایت میکرد و ایشان
که پیران کلیر سبید روز جمعه بحراب مسجد جامع مقدم از همه کس قرار گرفتند و قتیکه فضلا و علماء وارد شدند
گفتند ای درویش صد خود شناس اینمکان فضلا و عالیقدر است اینجا گزاشته پامن نشین ایشان گفته
که من خلیفه عظم خلیفه را همین مکان سزاوار است آنها گفتند که چیزی از کرامت ابیتمو و بر طبع مبارک
ایشان این سخن گران آمد و خود از مسجد بیرون شدند هزار مردم فضلا و علماء و غریب امیر که در زیر گنبد
مسجد نشسته بودند فرمود که ای مسجد خود را بر ایشان بنهکن دیگر که یکی از ایشان بان بسکات برده
پاندم بر بخت دهم کس در زیر همان مسجد جان بجان آفرین سپردند و بطرف عقبه نیز نظر غضب دیده بکنند
فرمودند که اینجا و در این شهر را غارت کن هماندم آتش در گرفت و همه بسوخت مردم شهر طغیانی طوفان آتش
دیده زیر سایه آن غوث دوران دویدند و اکثر مردیان با سلاح عوض کردند که پیر سبک گرامر این اینجا از آن
پناه میخواهیم آنحضرت روی مبارک از بالای خود بر آنگنندند که هر کس زیر این پناه خواهد آمد از آتش غضب
محمود ماند و بیرون این پاد را صدی را رانی ازین آتش نخواهد شد و طرقته العین شهر که با عظمت و کلا

بود نیست دنیا بود و دنیا اگر دیدی بجز چند کس مرید که زیر چادر بودند کسی جان سلامت نبرد و خود بهمان مکان
 پنهانی در زیندلی که خاوی هم تاب حضور می یابد و در حدی که یاد میفرمودند حاضر شده و خدمت بجای آورده
 باز در تزار میگرفت و چون مزاج اقدس از صحبت و گفتگوی علماء و فضلا رنجیده بود باستانندگان اینجا
 حکم نیست که زیاده از ده سوره که لابد است بنابر سخنان اگر کسی ایام تا یک سیاره خوانده باشد یا جوان
 رگ عبودیت بر من جدام و بر من گرفتار میشوید و نفوذ باشد منها تا بیخ سیر و هم ماه بر مع الما دل رحلت فرمودند
 در اینجا در فون اندورا اندر حال نبی آدم زهره نبود که طایف مزار شریف ناپیر ملک اگر جانوری طیران از
 بالای مفتح مبارک میگرفت پر و بالی میبخت و از پرواز می افتاد هرین محل مذکور است که شخصی بر
 زیارت قبر مبارک آمده از راه جالت لطافت پایش سبقت قدم بسوزنگون کرد و سرش تا بگردن در
 زمین غرق شد تا بوطاقت نماید و جان بداد در معالجات بنجادمان معلوم شد سیر نماید که سگ درین
 پاسروه افتاده است آنرا از اینجا کشیده دور اندازند خادمان آمده بدو هستند بچکس را مرئی نبود که
 نزدیک مفتح شریف بگذرود و در چنگ لای خلافت حضرت خواجه عبدالقدوس گنگوی برافراختند تا بان
 راسخ الاغشا و بنجاب ایشان بر سر ساندند که در همه جا و همه مکان خلایق زیارت مزارات پیران عظام
 مستفید و فیضیاب میشوند مگر آستانه بوس این درگاه بخوف اندامید و ارم اینجا هم خلایق بهر باب بوده اند
 حضرت قطب عالم مفسر نفس خود متوجه بانظر ام این مهم گوید بقاصد چند قدم از مزار شریف دور استیاده
 شده و مراتب گشته عرض کرد که مردم زائرین از فیض طواف مفتح شریف محروم می باشند فقیر این است
 که از اینجا بیخ نام انعام گردد که خلق اندستفید و مستفید گردانند امر شد که باس طراشیان جموع
 کریم لیکن بر روز عرس زیارت کند و نماز بخواند و رسوم ششم بر ستور حضرت پیران چیست بجای آید و روز
 دیگر فاکه خوانده رخصت شوند هنوز همین قسم رسم جاریست تا سه روز هنگامه عرس و از نام خلایق زیاد
 از غذا و شامایا روز سوم بوجب امر با طراف روانه میشوند بچکس در آن مکان نمی ماند و سلسله صابریان ایشان
 سرزده بر علاء الدین قطب کامکار بر از فرید الدین شد نعمت نثار بر زان کریم بفتحش ازس و جان
 به صابریه سلسله گشته عیان به سیزده شد از ربع اولین به علاء الدین بغداد سنین به از ایشان
 آفتاب کرم و احسان در بای ربع و عرفان سلطان دنیا و دین حضرت شیخ شمس الدین ترک بانی تپی مرید
 خلیفه حضرت شیخ علاء الدین علی صابری اند و ترک اذان میگویند که بعد از اذان و ارشاد و تلقین بخت
 اخفا در فرقه سپاه نیکری پادشاه اختیار نموده تخلص شکوه امیرانه در لشکر سیر و مذاقا با پادشاه بر
 مهم بود و نیم سبوی آید روزی بر دستنار حقیقت دوره خلکی بنجان را فرام آورده و در حدی و شیخ

و موجب تاخیر شکست قلعه درخواست کرد و همچنان اسطراب دیده از روی علم خود در ریاضه بعضی رسانیدند
 که شخصی در فرقه سپاه از زمره نوکران باو کلمی و همین لشکر موجود است که پیش از این مهم زبان ولی میباشد که
 بعد از دست بادشاه گفت که سپاهیان بشمارانند او را چگونه در ریاضه و شناخته شود همچنان عرض کردند
 که در ریاضه شان برسان است غریب است که شبی اشتداد هوا در ریاضه واقع گردید و در آن شب و تندی
 باد همه خرگاه و سبک غیره بر کند و پراگنده گردید و چراغ و شمع همه خاموش مگر خیمه آنرا در باد برقرار و چراغ
 روشن خواهد ماند این سبب علامت ایمن ایشان و اگر گنجه سراسر باد بگیرد و چراغ بمقتبلان برگرزند
 اتفاقاً همان شب باد تند برخاست و تمامی خیمه و خرگاه از صدمات آن پوداشد و چراغ و شمع مثل سایر گشت
 مگر چراغ و خیمه آن آفتاب سپهر شریعت و بدر فلک طریقت لامع و برپا بود بادشاه که جوایز این شخصی بود و نظر
 تحقیق معاینه نمود و خودش یک کلمه سیاه بر سر کرده درون خیمه درآمد و مطلب خود بر عرض رسانید آن
 حضرت فاطمه خیر خوانده دعا کردند و بادشاه را رخصت فرمودند گویند که روز دوم هم سبب انجام رسید فتح گردید
 ذات مبارک و وقوع این واقعه را موجب است تبار و فضل باوقات خود متصور نموده خیمه و سیاه و شیار اعدا
 تصرف کرده خدمت پر خور باگت او شکست بسیار سکونت اختیار کردند و تا مدت چهل سال ریاضت شایسته
 بسر بردند بعد حضرت مرشد بر حق ارشاد فرمودند که ولایت پانی پت لشا عطا کرده شد عرض نمودند که در کجا
 بهای بوعلی میباشند فرمودند باکی نیست بوجب امر عالی در پانی پت رسیده خادم خود را نزد حضرت شایسته
 شرف بوعلی قلند فرستادند که از جانب ما سلام برساند گوید که اگر ایشان تا اینجا قدم رنجه فرمایند جلافا
 یکدیگر استخاده و انبساط حاصل کرده آید خادم رفته می بیند که لباس شیردارند خادم مذکور را اجرات
 جواب و سوال نامذبی قبل و قال برگشته آمد و احوال گزارش کرد آنحضرت فرمودند که بار دیگر باید رفت اگر
 لباس انسان بنید پیام سابق رساند و اگر بهان لباس شیر نشسته باشد گوید که جای شیران در پیشه خادم
 بار دیگر رفته بهان لباس دید عرض کرد که حضرت شیخ چنین فرموده اند که جای شیران در پیشه بجه است
 این سخن پوستین از تن مبارک کشیده بردوش خود نهاده بسوی صحرای روانه شدند چون چند روز گذشت
 حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی را با حضرت بوعلی قلند اخلاص اتحاد بدیده کمال بود ایشان نجابت
 عرض کردند که بنده با بوعلی خصوصیتی دارم و چند روز است که ملاقات میسر نیست اگر حکم شود ایشان را
 بیایم فرمودند صفا گفته اند و بیارند و گویند که ایشان بخاطر جمع در قصبه تشریف آرد دیده از ما و نام
 از شما حضرت شیخ جلال الدین از پیشه تلاش نموده در قصبه و روزهای سنج تا الی الآن هم همان قسم بر سر
 چاروبیت که خلع و شهره نام حضرت بوعلی قائم در آن است که این بی سواد مکتب دانش شما انان بیان نماید

و مرشدی در قصبه مذکور آسوده مستند عالم بشمار پستخانه آن عالی بنبار سرافرازی میبایند و فیضها بر میبارند
 وفات ایشان در شهر جمادی الثانی واقع شده و در قصبه پانی پت مدفون اند و یاد نعمت ترک شمس الدین معین
 بر ولایت شهر پانی پت تعیین و رفت ده روز از جمادی الاخرین و شمس ملت شد بحق و صیلت گزین با و از ایشان
 سر حلقه اولیا زمان سر دفتر اولیا جهان حضرت جلال الدین عبدالرحمن پانی پتی مرید و حلقه حضرت شمس الدین ترک
 پانی پتی از وفات ایشان تاریخ سیزدهم ربیع الاول واقع شده و من ایشان نیز در قصبه پانی پت است و
 یاد نعمت ترک شمس الدین دلی و بر جلال الدین شهر پانی پتی و در ده و سه از ربیع الاولین باشد جلال الدین با
 حق قرین و ازین شان عارف محقق و کامل مدقق حضرت مخدوم احمد عبدالحق مرید و خلیفه حضرت شیخ جلال الدین
 پانی پتی از حضرت عبدالقدوس گنگو سی میبویید که والد شریف حضرت مخدوم بسیار عفت آثار مرناض و قائم الدلیل
 میبودند و معمول بیان بود که ایشان از وضو شام نماز فرود میگردند و در نماز شب دوسه بار خیر فرزند که بر سینه
 با سایش میبود میگردند اتفاقاً شبی بیدار شدی ساکنی بیدار شده و والد خود را از خود نیافتند چپ راست میبوییدند
 گشته نشسته یافتند که مستغرق یا و آلهی هستند ایشان هم وضو نموده بگوشه دیگر نشسته به تقلید مادر مذکور بزرگوار
 نامشروع و بوی نشسته نگاه و والد شریف عبادت قدیم برای خیر فرزند و لبند خویش بر خوستند بر این استراحت
 نیافتند خیرین و متعجب شده بجهت دور گشته نشسته یافتند نزدیک آمده گفتند که ای فرزند من بوی خوش صیبر است
 نایب محنت و ریاضت نداری بر خیر و آرام کن حضرت مخدوم ازین سخن بر خجندند و گفتند که والد من راه زین است
 خود یا و آلهی میکنند از این نعمت محروم میدار و بی اطلاع از خانه بر آمده متوجه شد و بی گریه و در پی برادر کلان
 ایشان موسوم بر بولوی تقی الدین درس میگفتند و مقرب پادشاه بودند جمیع اعزاز و شرف با احترام شان
 میگوشتید و چون حضرت مخدوم ملاقات اینها مسرور گشتند شفقت بر او رانه مبدل فرموده در کنار گرفته
 حقیقت حال استنار کردند ایشان گفتند که ما دین ذاکر شافعلی با و آلهی می بود و در از غیب حاجت آرام داد
 دستم که در حق من راه زنی میانید بی رخصت والد بطلب با و آلهی با دم و بدینجا رسیدم حضرت بولوی کتاب
 هوایی که در قاعده علم صرف است پیش نهاد و شیرینی تقسیم نموده فاتحه خیر خوانده به معنی سپردند با باموز و وقتیکه
 صرف صغیر قریب نصیب فرمایند و اینها از استناد پرسیدند که معنی ضربا چیست استاد گفت قریب یعنی زود است
 همان زمان کتاب بگردانیدند فرمودند که زود نزد خدا گناهکار شدن است من این علم میخواهم با و آلهی با و آلهی
 که خوشنودی او سبحانه تعالی حاصل آید فضلا و علما از سولوی جوی بعضی رسانیدند که این طفل را ایشان نشانه
 توضیح بدیدم است از حق کلامش پیدا معلولت مذاق تصوف از شکر گفتارش بود اما میگرد و تعلیم علوم
 ظاهری مشقت بجایست اولی و ثانی که ایشان را بخواه خود گزاردند که طلب فدا نماید چارخاموشی از حضرت

مخدوم قریب کیسائی را بخلاف چون کشور کار خود از آنجا بدست سفر سمت لامور بدل خود قرار داد
 راه پیش گرفتند رقبه پانی پت رسیدند حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی بر سر مسجد نشسته بودند که حضرت بهر
 هفت هشت سالگی از آن راه میگذشتند چون آنحضرت بنور باطن ملاحظه فرمودند که آثار بزرگی از جبهه مبارکش
 پیدا و علامات ولایت از غره ناصیه اش پیدا میشدند و مولد ایشان استنساخ کردند حضرت مخدوم
 حال خود من و عن عرض میگردد که وطن آبا و اجداد رقبه دوی است و از آنجا بطلب یاو آلمی برآمده نتوانش آن
 جستجو دارم تا بیا موزم حضرت شیخ فرمودند طریق یاو آلمی فقیر خوش میدانم بیا از من بیا موز ایشان قبول کردند حضرت
 شیخ در گوشه نشسته ایم ذات بیا موزند و تبصیر خویش ارشاد کردند حضرت مخدوم ازین امر آبا کردند که من مینام
 از من بت بستی نمی آورده لکن گرفتار چون از خانقاه بدر آمدند از زمین تا آسمان تا نظرمه جا همان صورت
 شیخ جلال الدین مقصور بوده بخیر شبیه ایشان هیچ چیز دیگر از انسان و حیوان و در و دیوار و سنگ گشت
 و شجر و غیره نمیشد در نظر مبارک همان صورت محیط بود و راه نیز گم کردند از هر کس نشان راه می جستند و جوابشان
 میگفت که راه در شیخ جلال الدین گم کرده ناچار سرگردان و پیریشان شده بر همان دیوار و سینه در خاک
 که ایمان بهمانست آنچه حضرت ارشاد فرمایند بیعت و ارادت اختیار کردند و از آنکه عرصه برات باطلی بر سر آمد و خیر
 خلافت یافتند وفات ایشان در تاریخ پانزدهم جمادی الثانی واقع شده در دوی من مضافات صوبه بنگلہ نوبار
 خلق الله است و همه خواص و عوام فیضها بر میدارند به از شش پانی پتی شیخ جلال پیشتر عبدالحق شده صاحب کمال
 به از جمادی الاخرین پانزدهم کو بخت برگزید از آن گاه به از ایشان دوی بر حق قلاب مطلق شیخ عارف
 احمد عبدالحق مرید و خلیفه و خلف الصدق حضرت مخدوم احمد عبدالحق اندونات ایشان در سیدیم ماه صفر مدفن در
 رود دوی من مضاف صوبه بنگلہ واقع است به عارف حق احمد از دوی و اصل است به در رود دوی طریقت کامل است
 چون نمانده هیچ آنچه از عمر بود به سیدیم ماه صفر رحلت نمود به از ایشان عارف محقق کامل مدقق حضرت محمد عارف
 عبدالحق مرید و خلیفه و خلف الصدق شیخ محمد عارف عبدالحق اندونات ایشان بست یکم ماه شعبان مضبوطه ایشان
 در رقبه دوی واقع است به از کمال آن ولی عالیجناب به شد شیخ عارف کامیاب به از میر شعبان چوب
 بست یکم به آب بجزند گمش گشتیم به از ایشان گنجور کنوز حقیقت خازن خزان معرفت چراغ آفرینش و
 ملت حضرت شیخ عبد القدوس گنگو بی از فرزندان امام اعظم مرید و خلیفه و داماد حضرت شیخ محمد عارف عبدالحق
 در مجلأ احوال نسب و نادوی نیست که در او اهل حال حضرت شیخ بعد از آب کشتی برای وضو و کاوچ آوردن برآید
 استنجا مردم خانقاه و شستن پا پرچای نماند و مردان نامور بودند و خود پا پرچای ناپاک از گلخن حیدر پاک گشته
 پیر این دجامه می دوختند تا مدت چهل سال همین سوال سبمی بودند و در کمال بی تعلقی است بودند روزی

محرم محترم حضرت شیخ محمد یوسف عبدالحق سبحانه خود نشسته بودند صبح می سبند که ماه تابان از آسمان فرود آمدند
 گریبان کنار ایشان ریخته بی بی صاحب این ماجرا بسبع شریف آنحضرت رسانیدند و آنحضرت فرمودند که باه حقیقت
 عبد القدر و س هت گنگوی و همین شخص را ماه تابان بصورت نمایند و دختر خود و بجا که سماح وی در آرزوی بی صاحب
 قبول فرمودند چون این سخن اشتهار یافت اکثر زنان قبیله تسخر میکردند و با خود می گفتند آنگوش و خدنگار خانقا
 میخواهند که دختر خود بدینحضرت مخدوم صاحب آینهی راشینده اسماح و آری میکردند و زنی خدمت حضرت
 شیخ عرض کردند ما کلوخ کوئی شایم خواه بکشند و خواه باندازند و اکثر مردم طعن و تشنیع میکردند و بچس از مراتب
 ایشان محرم و واقف نبود آخر الامر روز عروسی معین شد کنیزی مرده بسبع مبارک حضرت مخدوم رسانید که امروز
 که خدائی شامقرست هدران روز لباس مکلف پوشانیدند و بارش عروسی برداشتند و قیامه حضرت مخدوم را
 حالت دیگرگون شد از سر سره و دستار را انگذند دیگران چاک زده برقص در آمدند و بی تابانه راه محرم
 گرفتند در آنوقت همه مردم قبال زن و مرد طعن میکردند که عجب هوشدارند که دختر خود را چنین محبوب مسلوب
 العقل داده اند بار دیگر ایشان را از صحرای آورده عقد بستند و بی بی صاحب در ردولی نشاندند یک قرص نان بوزن
 یک آمار یا و بالا و سدا پا و شکر تری و همین قدر روغن زرد بران ریخته همراه دادند و گفتند نزد ما چیزی نیست
 که چیزی بدیم همین بخورید و همین بپوشید چنانچه بوماند این رسم جاریست که نوشته بنام حضرت مخدوم هر کس بصورت
 دل بدهد خود قبول میکند هر حاجتی و مشکلی که پیش آید بطفیل و ادا حضرت مخدوم آسان میگردد اولاد بسیار
 بوجود آمد همه پسران عالم و عامل گشته و سلسله قدوسیه از ایشان سرزده و حضرت مخدوم جامع کمالات انداز طبقات
 بر چهارده خانواده ارشاد خلافت دارند طالب هر طریقه که خاطرش خوانان و جوانان باشد فیض نای و فیض پذیر میکردند
 و بیشتر در سلسله چشتیه و قادریه و طیفوریه و سهروردیه و نقشبندیه مرید میفرمودند و ارشاد میکردند چنانچه هر چه بخورد
 در ذیل این اوراق تخریر میکردند و از بیان شجرهای چهار خانواده بسبب طوالت کتاب درین مختصر گنجایش ندیده
 مقتصر ماند و شجره چشتیه که بالا مذکور شد که با هو المشهور و دیگر جاهای خلافت که از حضرت شیخ الاسلام شیخ و سید شایم
 او دهمی رسیده مجملآ بیان کرده می آید که روزی طالبی از خلوص نیت خود عرض کرد که نمازتان قاوریه میخواهم که اراوت
 آرم آنحضرت آنچه معمول طریق بران قاوریه باشد ارشاد فرمایند آنحضرت جواب دادند که فقیر از خاندان عالمیه چشتیه
 مشهور است و ما مورست از خاندان دیگر اجازت ندارد آن شخص ایوس برگردید همان شب آنحضرت چون بر بستر استی
 بیا سو و ند می سبند که حضرت خباب غوث الاعظم شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه میفرمایند که شایم تر
 معین الدین و هم فرزند من هستند نباید که خلافت را از فیض عام محروم دارد و عاقله سر خود بر سر ایشان نیاید
 و فرمودند که از طرف خود اجازت خلافت داده شد و اگر بحسب ظاهر خوانان و جوانان ارشاد باشند از شیخ

در پیش قاسم اودهی که خلیفه فرزند من است طلب کنید آنحضرت بیدار شد با تامل بخدمت شیخ در پیش صاحب تافتد و حضرت شیخ را نیز از جانب جناب غوث الاعظم ارشاد و اشارت شد و بود که شیخ عبدالقادر گنگویی نزد شما خواهد آمد بترکات خاندان عالیه و خانواده های دیگر نیز عطا کند و اجازت دهند که رسالت عظیمی در مردم که بجهت طلب خدا بیاید محسوم زود درین اثنا حضرت شیخ عبدالقادر مسخدمت حضرت شیخ درین محسوم مشرف گشتند بترکات بر آورده حاضر کردند که بموجب ارشاد حضرت غوث الاعظم همه ترکات و شهادت و اجازت است که طالب هر خانه آن که طلب ارادت رجوع آورد مردم سازند و بگفتن فرماید شیخ عبدالقادر مسخدمت ترکات را بر سر چشم خود نهادند و قبول کردند از آن روز فیض علم جاری پس آنحضرت را چاره خلافت است شیخ طبقات و از هر خانواده بود و حضرت شیخ عبدالقادر گنگویی بود ایشان ایشخ در پیش محسوم اودهی و از ایشان شیخ بزرگترین میرانگی و ایشان از شیخ سید اوات سید اجل و ایشان از سید محمدوم جهانیان بن و ایشان از سید جلال بخاری و ایشان از شیخ محمد بن عبیدینی و ایشان از شیخ عبید بن قاسم و ایشان از شیخ ابوالکاسم فاضل و ایشان از شیخ قطب الدین ابوالخیر و ایشان از شیخ شمس الدین علی الفاضل و ایشان از شیخ شمس الدین حیدر و ایشان از شیخ محمد الدین عبدالقادر جیلانی و ایشان از ابوسعید محرمی و ایشان از شیخ ابوالحسن محدوده المقدسی و ایشان از شیخ ابوسفطی و ایشان از شیخ عبدالواحد بن عبدالعزیز و ایشان از شیخ عبدالعزیز بنی و ایشان از شیخ ابوبکر محمد الشیخ و ایشان از ابوالقاسم ضیاء البغدادی و ایشان از سید و ایشان از شیخ معروف کرخی و ایشان از داود طائی و ایشان از شیخ حبیب عمج و ایشان از خواجه حسن بصری و ایشان از حضرت امیر المؤمنین رضی الله علیه و آله و سلم و ایشان از خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

شجره چشمتی بدین تفصیل است

از شیخ در پیش قاسم اودهی و ایشان از پدر خود شیخ فتح الله و از ایشان از شیخ صدر الدین احمد و از ایشان از شیخ نصیر الدین محمود بن یوسف الاودهی و ایشان از سلطان المشایخ نظام الدین اولیا و ایشان از حضرت زید الدین گنجشک سلسله الالبنی صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم - بدین تفصیل است شیخ در پیش قاسم اودهی و از ایشان شیخ بزرگترین میرانگی و ایشان از سید اوات محمدوم جهانیان جهان گشت و ایشان از سید جلال بخاری و ایشان از شیخ نصیر الدین محمود بن یوسف الاودهی و ایشان از حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا و ایشان از حضرت زید الدین گنجشک سلسله الالبنی صلی الله علیه و آله و سلم - من شیخ در پیش قاسم اودهی و همون خواجه باج الدین احمد شرقی و همون خواجه سعید الدین کاشغری و همون خواجه ابن جامی و همون خواجه احرار سمرقندی و همون خواجه یعقوب مرغی و همون خواجه بابا و الدین نقشبندی و همون خواجه

سید کمال دهبون خواجه محمد بابا ساسی دهبون عزیزان خواجه علی رامینی دهبون خواجه عارف بوکر دهبون
 خواجه عبدالنجات نجف دانی دهبون خواجه یوسف جهانی دهبون ابو علی فارسی دهبون ابو القاسم کرکاتی
 دهبون خواجه عثمان مغربی دهبون ابو علی کاتب دهبون علی رود باری دهبون سید الطائفه جنید بغدادی دهبون
 خواجه سیدی السقطی دهبون خواجه معروف کرخی دهبون جناب حضرت امام علی موسی رضا صلوٰۃ اللہ علیہ دهبون
 جناب حضرت امام موسی کاظم صلوٰۃ اللہ علیہ دهبون جناب حضرت امام جعفر صادق صلوٰۃ اللہ علیہ دهبون جناب
 حضرت امام قاسم بن محمد بن امیر المؤمنین عبد اللہ حضرت ابی کر صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم
 دهبون سلمان فارسی نسبی اللہ عنه و سلمان فارسی بواسطت جناب امیر المؤمنین حضرت علی صلوٰۃ اللہ علیہ بعد
 رضی اللہ عنه سید کونین شمع المذنبین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شیخ عبدالقدوس گنگوی و ایشان
 از شیخ قاسم اودهی و ایشان از شیخ برہانگی و ایشان از شیخ سید السادات سید اجل و ایشان از سید
 مخدوم جانیان جهان گشت و ایشان از سید جلال بخاری و ایشان از سید رکن الدین عالم و ایشان از
 شیخ صدر الدین صدر عالم و ایشان از شیخ بہاؤ الدین ذکریا و ایشان از شیخ شہاب الدین بہرہ و ایشان از
 شیخ نجیب الدین سیدی عبدالقادر بہروردی و ایشان از شیخ ضیاء الدین و ایشان از شیخ و جہا الدین ابی
 و ایشان از شیخ محمد عبداللہ و ایشان از شیخ احمد اسود دینوری و ایشان از شیخ مشاد علود دینوری و ایشان
 از شیخ ابو القاسم جنید بغدادی و ایشان از شیخ سری السقطی و ایشان از شیخ معروف کرخی و ایشان از شیخ داؤد
 الطائی و ایشان از شیخ حبیب نجفی و ایشان از خواجه حسن بہری و ایشان از حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ و ایشان
 از جناب حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم - برین تفصیل بنویسند شیخ درویش قاسم
 اودهی و ایشان از شیخ برہانگی و ایشان از سید السادات سید اجل و ایشان از حضرت شاہ برہ الدین
 المعروف بشاد دار و ایشان از طیفوشامی یعنی حضرت بائزید بطامی و ایشان از حضرت امین الدین شامی
 و ایشان از حضرت عبداللہ علمدار حضرت جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم و ایشان از سیدین کبر
 رضی اللہ عنہ و ایشان از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم و از تخریر شیخ بلہ سے خانوادہ
 دیگر طبقات مشائخ بسبب طوالت کلام کہ درین مختصر گنجایش نداشت مقصود شعرا مانده روزانہ بارگشت
 بحقیقت ایسے اند کہ در ابتدای حال در قصبہ رود ولی بر فراز شریف حضرت مخدوم بحق رفته فیض
 بر میستند و از آن جناب ارشاد می یافتند جسے کہ در تہ مجاہل رسیدند روز سے عرض کردند کہ من بیت الظاہ
 دست بعبت بر شد می باید و او آن روز حضرت مخدوم ہاجیسم ظاہری موہ عامہ و پیراہن از قبر مبارک بر آمد
 نشستند و تلقین ارشاد فرمودند و نیز ارشاد فرمایند بجا این میرہ خود حضرت شیخ محمد عارف عبدالحق نمودند کہ آن جناب

باروت در زند بوجبار در بندگی رسیده بجان و دل کوشش بسنج نموده سجد متکراری حاضر گشته و بر سر
 اعلیٰ عروج فرمودند تا ریخ بست و سوم جهادی الاخر ازین جهان خانی رحلت فرمودند و در قصبه گنگو آید
 از حجر عارف عالی مکان به قطب عالم گشته شیخ خاندان به یافته قدوس از فیضش نظام به سلسله علیا
 بقدر سیر تمام به بست و سوم از جهادی الاخرین به کوبه نیرم وصل شد خبت گزین به از ایشان تاج اوسان
 و امام التایمین حضرت شیخ جلال الدین محمود نهمای نیرمی قدس سره از جناب مادر و پدر فاروقی اندرس سنده
 ساکنی تمام علوم تحصیل نموده درس میگفتند و قیام دست ارادت با من حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوی آورنده
 بر ایضات و عبادات پرداختند است و خیال پشت بر زمین آشنان ساختند و از سر کار بر میگردد و بان
 خانقاه طعام لذیذ و با ایشان نان خشک مرحمت میشد بی بی صاحبه رجال ایشان ترحم نموده روغن روغن مسکه
 بزیرمان مخفی کرده فرستاده حضرت قطب العالم از آن سر مطلع شده کثیرا را پرسیدند که این بخش که نام
 برویش است عرض کرد که بخش جلال الدین است پیش خود طلبیده روغن بر آورده خود بخش جان فرود
 و نان خشک با ایشان فرستادند بی بی صاحبه از همه و هم العالم التماس کردند که این مرد شرف و شرفین
 شکستگی و یکسوی بر در ایشان افتاده و ریاضت بسیار میکند و نان خشک می یابد من او را گوشت مرغ
 خورائیده بدرجه ولایت رسانم حضرت قطب العالم فرمودند که درین سخن شکی نیست شما او را بدرجه کمیل خوانند
 رسانید لیکن من میخواهم که از مشرق تا مغرب بر تو از بخور شید تا بان گردد الغرض بعدت مذکور چون
 کشور و کار هیچ بنظر نمی آید بزبانی محرمی جناب حضرت قطب العالم معروض شد است که مدت است و خیال
 منت و شفقت کشیده گاهی خواب خوش هم ممانینه نگردد دیده از نیت سجا طر میگرد و کاری شکم زخم با خود را
 در چاه افکنم یا زهری بخورم یا در یاعرق شوم و یا اجازت یابم که به بیت ائمه بروم حضرت قطب العالم
 فرمودند که اگر خود را از زخم تبر و تیغ و غیر گشت یا زهر خورد یا غرق شد مرگ حرام است باز آنچه از رفتن است
 میگوید باید که اول از صاحب خانه اشیای شناسائی پیدا کند بعد به خانه وی رفتن مضائقه ندارد و عورت
 اگر جنبی یا غیر استخوانه کسی بیرون رود گرفتار نیت بگیرد و گویند همین قسم بوجبار شاد پیام گزارش
 کرد حضرت جلال الدین انجواب را شنیده گفتند معلوم شد که طلب خدا همین است که در یادوی خود را
 پاک سازم میان حجره رفته در حجره را بستند و درون آن نشستند و بزرگهر مشغول گشتند و اکل و شرب
 هرگز نداشتند و گریه و زاری می نمودند هر اشک که بر زمین میرسخت اهم ذات نقش میشد و رو دیوار همه
 نشانی از اسم ذات بود و کار بمرتبه کمیل رسید و به رجای عالی فائز گردید و کرامات و خوارقات بسیار
 بسیار ظهور آمد که بیان آن درین مختصر نگنجد و **فصل است** که روزی شخصی واقع شد

برای استیلا آن بجناب پروردگار حقیقی عرض کردند حضرت قطب عالم فرمودند که اشب گوشت مرغ بسیار
 و بار و عن بسیار با مزه و لذت نیز تیار ساخته و نان از سبزه گندم سخته سبز بخورند که سیر خواب مغز می آرد و نماز
 چهارگت فرض و امانت است با موقوف دارند و بخوابد همچنان کردند در واقعه می رسید که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم بر سر ایشان حاضر اند و میفرمایند که پروردگاری خود را سلام ما بگویند گویا این کلام
 آن سرور و مفتاح بیخ ایشانی بود و بشارت بدار شده بخدمت حضرت قطب عالم رسید آنحضرت
 از دور دیده مبارک با فرمودند آنچه معائنه شده گزارش نمودند و پیغام رسول کریم صلی الله علیه و آله و صحابه
 و سلم نیز او را ساخته حضرت قطب عالم از استماع این کلام معجز نظام این مصرع بر زبان میگفتند و در
 وجه دیگر دند ه جواب تلخ می رسید لعل شکر ایا به زانسانه روز متواتر و شب متوالی در رقص بودند
 احوال از آن روز روزی از ترغیب رجالت بی پایان ظهور گرفت وفات ایشان در سبت و جم ماه ذی الحجه
 سنه پنجم و شصت و نود و واقع شده و عمر شریف زودستش سال بود و جمعه ایشان در تمانیسرت اشعاع
 منظر قدوس که رهبری به بر جلال الدین شه تانمیری به سبت و جم از مری حجه بود که کریم وصل
 در کشود از ایشان قبل از اهل یقین حضرت زین العابدین عبدالشکور بنی امیه و خلیفه و برادر زاده حضرت
 جلال الدین اندور و جهاگیر باوشاه در خلافت و استقامت مریم نه داغ در دستان صیقل کن آینه
 سینه ظلمت ایشان استقامت دولت مستندان بود و اندو هزاران هزار طلبکار بستانه آن عاقبتاً
 جیب سالی نمیدادند و اکثر خلافت در زمره مریدان سرار اوت و هفتصد گویندگان بسبع مبارک باوشاه
 رسانیدند که خلافت و پیش از سپاه و رعیت با استیلا و حرم دارد اگر چنین شخصی دعوی سلطنت
 آرد و در کشش پس شکی یافتند از استیلا و چنین مغزلات سناط باوشاه و سوسه راه گرفت و حضرت
 پیشخ را پیش نمود و طلبید سر اولان بجناب او پیش رسید بنوام طلب باوشاه بعد از رسانیدن
 جناب از او سوای این واقعه نفس نفس بود و سوجه بان ه سوب گردیدند در آن هنگام باوشاه بدو
 نشسته بودند که دو شیر غزین یکی راست و یکی چپ بر کاب حضرت شمشیری نمانید بسوی باوشاه
 که حمله نمایند و حضرت شمشیر غزین را بستین راست پس میگردد و در شیر بسیار را بستین چپ
 میگردد و ایند و از حمله باز میدکشد باوشاه را تا ب نماند بجای بر خاسته بجله رفته حکم فرستاد
 که از سلطنت با بر شوغند و سر اولان یقین نمود که تا بزمین برسانند و مشرف سومات دیوان همرا
 داد که آنچه در نیاز آمده باشد داخل خزانه پادشاهی نمایند حاصل مدد قبائل و اطفال بسبت و لایست
 روانه شدند چون بقصبه تانمیر رسیدند از مستقیان اجازت خواستند که اینجا را شریفی برود

است زیارت نمود بیشتر از اسی میثوم آنها گفتند چه مضائقه پس بروند و حضورت جلال الدین محمود
 تانیسری قدس سره رسید دست خود بر قبر مبارک نهاده عرض کردند که ازین ملک اخراج کرده آنحضرت
 میروم چرا که در صین حیات خود اکثر میفرمودند اگر اعیان ما از سلاطین روزگار بشما تکلیفی واقع شود بر
 قبول نمایند و کار بجذب و انتقام آن فرمائید و الا نه هر روز مثل جهانگیر پادشاه نوید کنیم و با آنکه از
 الله و دواعی شده از وطن مالوفه خود معه و استیگان روانه سمت ولایت گردیدند سر اولان تا بقونین
 همراه بودند و آنچه نذوینا ز و فتوحات می آمد آنها بقبض خود میداشتند و حضرت شیخ را بران بفرستند
 نمود چون حساب کردند بمقتاد هزار روپیه نقد و نود و یک روپیه را عین اتمش فراهم آمده بود و بیشتر از
 پادشاهی جمع شد پس قیاس یاد کرد که چقدر تصرف آن والا بوده است و را شمار راه این قدر مبلغ
 طالبان و زائران پیشکش کردند آخر در شهر بلخست سکونت اختیار فرمودند هزاران هزار عالم از
 قدم نیست لزوم فیضیاب گردیده و اکثر از انفس متبر که ایشان بر رجب کلیل سیدیه و خوارق عادات
 آن رئیس الدرجات در السنه جمهور خلافت معروف و مشهور است حاجت به تحریر و تقریر نیست و با
 ایشان تاریخ هفتم ماه رجب سنه منصفه و شهادت و نه واقع شده بجمعش در بلخ است از جلال
 سیدیه شده که قطب نظام موطش تانیسری بلخ مقامش بود و هفتم از ماه رجب مقیم در حرم
 قدس آن شیخ کریم گردید از ایشان قدوة الکاملین قبله اهل یقین حضرت شیخ ابوسعید بن نورالدین
 شاه از فرزندان حضرت قطب العالم عبدالقدوس گنگوی مرید و خلیفه حضرت شیخ نظام الدین
 عبدشکور زلمنی اند شرح جلالت شان آن بدسیمای حقایق از حوصله بیان بیرون است لیکن این
 مشتق باشد نمونه خرداری و از حالات و اوقات ابتدای حال به تحریر می آرد تا طالب را ذوق افزا
 و در نهایت حال بیشتر رغبت بسیر و شکار و صوم و صلوة بیزارد و در نشه شراب شب و روز شراب میبود
 و هنگامه نشاط و طرب را روز بروز و بالا میگرداند تا که عمر شریف در چنین اوقات شصت سال
 رسید و در برابر عراقی سوار و از نشه می سرشار بقصبه لکنند و در رسته و بازار میگردانند
 و در هنگامه شیشه شراب از مسجد یک پسر راه واقع شده بعد از آن که در جمع مبارک ایشان
 رسید پرسیند که ذکر اسم فات با د از بلند که کمس سکینه خدمتگاران عرض کردند که یکی از نوربانان
 الهی مشغول است هاندم بگوشت شینده متنبه گردیدند سبحان الله العزیز که در نظر مردم حقیر و ضعیف
 می نماید بوق تمام بیاد الهی مستغرق است که من بنیره حضرت قطب العالم هشتم چنین معصیت گنجام
 سجدتگار امر کردند که شیشه شراب را از نعل بیاورده بر زمین افکند او بموجب امرش با آورد و چو

حواله سائیس کردند و سلاح و پوشاک از برجا ساخته بنجد متگاران سپردند و خود متلاشی و جوایی نمغنی شدند
 که کسی از خاندان بزرگان ماکا طے باشد از طلب یا آئی کرده آید مردم عرض کردند که حضرت شاه نظام الدین
 عبد الشکور از میران و خلیفگان حضرت قطب العالم در بلخ تشریف میبارند از آنجناب طلب باید کرد همان روز روانه
 شدند بعد قطعه منازل بمنزل مقصود رسیدند حضرت شاه نظام الدین بنور باطن و سیاحتند که صاحبزاده والا قدر
 از خطم بندستان سفر دور و دراز طے نموده وارد این دیار گردید و سخاوتمندان و صاحبان خود امر کردند که با
 ایشان رفته با عز از تمام بیاورد بوجوب امر تعظیم و تکریم چنانچه باید بود تشریحی خاص آوردند و پوشاک مکلفانه در کتف
 و فرش مثلاً نه گسترانیده صاحبزاده را پر کرسی نشاندند که خدمت محکم رسیده حاضر شدند درین اثناء وقت طعام در
 تمامی درویشان خانقاه تقسیم طعام شدند خادمی را حکم کردند که از صاحبزاده پرسید که ایشان که قدم رنجه درین دیار
 فرموده اند محض برای سیر و تفریح است یا اراده یا الهی دارند خادم سجدت صاحبزاده با ادب تمام بفرمودند
 که با تقسیم استفسار حقیقت گردیده هر چه جواب مرحمت گردد گزارش کرده آید فرمودند که سینه محض با اراده طلب
 است تا نه رسیدست خادم مذکور بجناب آنحضرت صورت واقعه را در بیان کرد فرمودند که مان جوی و قدی آب
 سپرد و اول از کرسی براندازد بعد این طعام پیش مندا خادم بوجوب ارشاد بجا آورد و پایه کرسی برداشتم صاحبزاده
 برانداخت و مان جوی آب را پیش نهاد ایشان خوش و خرم تناول کردند و هیچ حال بر ناصیه مبارک ظاهر نشد
 بعد امر صادر شد که سگبانی ایشان مقرر باشد سگها بدستان ایشان دادند مدتی بدین مهم سرگرم ماندند روزی
 حضرت شیخ قدس سره بر سر بام خانقاه تفریح کنان استیاده بودند و صاحبزاده سگها را بسوی فراغت بول و غایب
 بیرون برده اند و برف از گرمی آفتاب ریخته بود سگها به طرف لیده کریدند و جسم مبارک صاحبزاده بسبب قلت
 غذا و محنت مشقت بسیار خفیف و ضعیف گشته طاقت وزور نگذاشت سگان پکنه و زور نبود رسن کمر سجده
 بر زمین افتادند و هر سگی بهر سگی میگفت گل جسم مبارک و محاسن شریف چه پدید تمام روی مبارک گل آلوده
 گردید و هرگز طلال چنین مبارک ظاهر نبود حضرت شیخ چشم خود معاینه انجبال کرده فرمودند که سگها را حال نشد
 و پندار از باغ صاحبزاده ما پیشه و عاجزی و فروتنی در گرفته زود باشد غسل داده پوشاک لاین و مکلف پوزنده
 بیارند و سگان از حواله خاکروب نمایند خادمان بوجوب امر بجا آوردند آنحضرت بگوشه نشسته آنچه از طریق
 سلوک و ارشاد لازم دانستند تعیین فرمودند و بعد از آن روانه بطرف هندوستان نمودند و قید کردند که
 که بیاضات شامه نفس گش را گوشمال داده باشد چنانچه ریاضت باین درجه رسانند که روزی
 روزه ایشان بشکست و از ضرب و دروان بقیاب گردیدند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 ایشان حاضر شده پرسیدند که ای محمد سعید روده تو تر قید است عرض کردند آری حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

از کاروی شکم ایشان شکافته و از رشتنه و سوزن روده بدست مبارک خود دوخته لعاب دهن مبارک
 بر آن چشم مالیده بعد پرده مشک بپوشتند و بر آن نیز لعاب لب مبارک ببالیدند تا بماند صحت کلی حاصل
 چنانچه سوزن در رشتنه الی یومینا نه اموجود بود و اطلاق نیست که تبرکات سلامت باقیانده یا چیزی تفرقه
 رود و وفات ایشان تجاریغ غره بیع الاخر سنه واقع شده و در تقصیه گنگوه آسوده اند و زان دلی مرشد
 عالی رسید و نسبت سینه بلخ بوسعید و روز اول از بیع الاخرین و بردخت خود نفوس برین و
 از ایشان در سبای حقائق حازن خزان و قائل حضرت شیخ محمد صادق بن شیخ الشیرازی و خلیفه حضرت
 شیخ ابوسعید گنگوهی اند کشف و کرامات و خوارق عادات ایشان مشهور معروف و مدفن ایشان در تقصیه
 گنگوه است و شد محمد صادق از وی کامیاب و جلوه گر اندر جهان چون آفتاب و نوره ماه محرم
 زین مقام و خود بحق پوست با صد احترام و از ایشان غنچه گلبن وجود بر گزیده حضرت رب العبود حضرت
 شیخ داود قدس سره فرزند رشید و خلیفه و مرید خلیفه شاه صادق اند تا بیخ ششم رمضان المبارک بحواله
 رحمت الهی پیوسته متصل هزار شریف والد بزرگوار مدفون گردیده اند و شیخ داود دست خلیف صدق او
 یافته از آب عرفان آب رو و بود ساوس از سه مضان که دید و شیخ والا از تقای دوست عید و ایشان
 قطب استحقاق شیخ علی الاطلاق مرشد آفاق برگزیده جناب عالی حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره بیت دارا و
 جناب فیضیاب حضرت شاه محمد صادق قدس سره دارند و خرقه خلافت از شیخ داود بندگی یافته اند و کرامات و
 خوارق عادات آن والا جناب و باب اول این مختصر بطریق تمیناً و تبرکاً گشته باشد نمونه خرواری که کمتر از
 هزاران کی باشد نوشته شده غالب از انجاد در یاد و سطر یک و در اینجا با افتاد و تحریر می آید حضرت پیر مرشد آفاق
 خلف الصدق سید محمد شرف حسینی کی ساکن انهمه متصل سهار پنور و نسیه شاه حافظ محمد انصاری ساکن انهمه
 خلیفه حضرت شاه نظام الدین طنجی اند چون والد بزرگوار آن عالی تبار خت اقامت از انجهان فانی سیرت
 جاودانی بر سینه عمر شریف ایشان قرین هفت ساله والد شریفه نظر بر کس و تنهایی خود نموده بخانه والد خود
 در انهمه سکونت اختیار کرده اند و شاه حافظ محمد قدس سره نیز رحلت فرموده بودند والد شریفه بر صورت
 بعسرت سیرت بر دند و پرورش ایشان میکردند و روزی میرسی از گنگوه تقریباً از والد شریفه آنحضرت ملا
 شدند و از احوال حضرت مرشد آفاق استفسار نمودند حضرت بی بی صاحب فرمودند که والدین ضعیفه هم وفات یافت
 و والدین طفل نیز در جهان نماندند حال کس در تیار واری نیست که تعلیم نماید سیرت آن مذکور و همین ماجرا بکوش
 حضرت شاه محمد صادق رسانیدند که سید زاده فیض شاه حافظ محمد یحیی افتاده به معرفت مشیت ساکن سید
 که بنویشتن پیچ از علم بهره نیافته و والد و سس عاجز و پریشان است که کس و ارشاد و والی ندارد که ترتیب نماید

حضرت شاه صادق قدس سره پیش خود طلبیدند و همان عمر خلف الصدق آنحضرت شاه داؤد بندگی قدس سره
در مکتب تحصیل علم نمیدادند بهمان مکتب همراه ایشان تعلیم و تحصیل علم فرمایند و در ترتیب علوم ظاهری تقید کمال
داشتند چون شیئت ازلی به ترتیب این مظهرم نیلی قرار گرفته بود و رانک فرصت از علم ظاهری بهره دانی
برداشتند بعد چندی حضرت شاه صادق قدس سره مرید خود کردند و شفقت و مرحمت کمال در حق ایشان مبذول
میداشتند و اکثر مراتب سلوک نیز بایستند چون وقت رحلت نزدیک سید حضرت شیخ داؤد بندگی تقید تمام
وصیت کردند که مردان دیگر شمارا بر ذمه ایشان یک حق است و حقوق ابوالمعالی بچند وجه بشمار ثابت است
اول نبی فطوره است دوم علم ظاهری با کمالی تحصیل نموده سوم بر آوردنی شماست چهارم طالب است باید که
در حال وی ترحم مندول دارند و آنچه از مرتبه سلوک باقی مانده است با تمام رسانند حضرت شاه داؤد قدس سره
عرض کردند که تابع حکم است اگر ارشاد شود همین دم بحضور آنحضرت با تمام رسانم فرمودند که با فعل جلدی کنند
بسهولت سر انجام نمایند چون حضرت شاه صادق رحلت فرمودند بر روز سوم تقرب تعزیت اکثر شاخ عظام
و فضلاء و علماء و معتمد کبیر حاضر بودند و مجمع خاص دعای بود درین میان حضرت مرشد آفاق دستاورد سر
مبارک بر داشته خاک نعلین مبارک حضرت شیخ داؤد بندگی قدس سره افشاده و رشت نهاده و دست او بر
استاده عرض کردند که بحال شاه صادق آنحضرت را میدانم بهر طریق و ارادت کردن نهاده ام القصد حضرت
در عرصه چند مدت کار تمام کرد و خلافت خود بخشید و فوات ایشان تاریخ دوازدهم ربیع الاول سه و اربعه
و در فن آنحضرت در قصبه انبساطه زیارتگاه خلایق است به ابوالمعالی زودت وصل ساخته به خوش در میدان عزمان
ناخته به در شب ثانی عشر زاول ربیع به گشت خبت جای آن شیخ رفیع به در خاطر ضعیف و سخیف کاتبان خود
آن بود که احوال بعضی یاران محرم اسرار و خلفای عالیقدر که جلس و منشین برگزیده رب المعبود حضرت
داؤد قدس سره و حضرت اکثر یاران حضرت مرشد آفاق را تحریر نماید لیکن بسبب طوالت تسوید کتاب
دیگر به بایست بر همین قدر تامل و دل گفتا نمود از ایشان سلطان ملت مصطفوی برهان محبت نبوی
ثمره شجره بوستان اولیا قره العین شاه انبیا امام دین و سنت مقتدای مذهب ملت شمع و آتش بندیش
چراغ ملت و آفرینش برهان مرتبت و تجرد سلطان معرفت توحید حضرت میر محمد سعید عرف حضرت سید
شاه بسکه قدس سره ماه و تاریخ وفات و ذکر مدفن لابد و لایق دید و توضیح آن نموده می آید و قتی که
حیات آن تاج دین و دیانت آن شمع زبده هدایت بسرا آمد و ایام رحلت نزدیک رسید نور باطن بر
حالی اطلاع یافته از قصبه پانی پت ازاده بده سرحد فرمودند از آنجا کوچ نموده در قصبه کزآل سجان میان
محمد شایب که از مردان سرکار و راسخ الاعتقاد بودند منزل کردند و تمامی کابره و اصاعوز بارت جمال مبارک

گردیدند و آنحضرت مخلصان و مردمان و معتقدان خود را تسلی و دلایم فرمودند و در باره آنها
 تعذبات و نوازشات زیاده از سابق مبذول میداشتند از آنجا که شریف شریف تقصیر نمایدند
 و از آنجا که شریف تریب تریب بود و لیکن مرضی مبارک به تسلی بخشیدن و فیضیاب گردانیدن بجا آن
 خود اکثر مردمان و بیوه زنان پرده نشینان را که از مدتها اشتیاق دیدار فیض آناری داشتند بود از آن
 از طرف عمان توجه بیکه سرسند گردانیده قاصد باره شریف روان فرمودند و گفته فرستادند و در
 وزمیداران برای ملاقات فقیر بایران و دروشیان وزمیداران بجز رسیدن قاصد نیست
 تمام برای زیارت بشاقت و سعادت قدس بوس حاصل کردند و درین اثنا از صاحب خان و نایب خان
 راجپوتان مخاطب گردیده بتقیه سفیر فرمودند که بپید محمد فاضل بگویند که در دایره شریفیافش بستور
 میداشته باشند و زمان و طعام مستحقان و دروشیان بعزت میرسانیده باشند و در تقسیم و کرم سادرو
 و در فرد گذشت نه نمایند و بیایه الهی مشغول و مستغرق باشند و درین امر کوتاهی نوزند صاحب خان و شیخ
 نعمت الله و سعید عبدالؤمن و دیگر حضار مجلس از استماع این کلمات بی اختیار از دیده بارین گرفت
 و عرض کردند که آنحضرت گاهی باین شکل کلام فرمودند سخنانی وقت آمیز مفهوم میکرد و بعضی مفران
 هیا لیبند و تاب نیاورند حضرت پر دستگیر فرمودند که کل فقیر ذائقه الموت واقع است هیچ آفریده را
 ازین امر گزیری نیست و فقیر بنور بصحت عقل و مزاج حی و قایم است بچگونه و همه بخاطر نیاز دنیا
 احتیاط تقید کرده میشود و نیز بخیان نیست که بعد از وفات از احوال و دروشیان و مردمان فاضل بستم
 هرگاه که برای حل مشکلات از روی اعتقاد و اخلاص آید خواننده کردان است و در پی سرانجام تیوم
 رسید صیقلگاه زمیداران و دروشیان هم که دایره تسلی و مدارا رخصت فرمودند و خود بدولت
 عازم شاه آباد گردیدند بخانه مزاج جعفر که مرید آنحضرت بود نزول فرمودند و مردمان و معتقدان از سفیر
 کبیر خدمت شریف حاضر گردیدند و اکثر بیوه زنان دیره نشینان حصول سعادت کردند از آنجا که او از آن
 در ایالت بقریب فاتحه بر مزار زبده المحققین شیخ فتح محمد قدس سره شریف فرمودند محمد یوسف و موسی خان
 پسران شیخ موصوف که خدمت سینه حاضر شدند آنحضرت برایشان التفات و شفقت و درویشان دستا
 بهر دو عطا کردند که شمار بجای فرزندان خود تصور می نمایم چونکه از والد ایشان باین فقیر رانله و اتحاد و
 بحدی بود که بجز روح شیخ ازان راز و نیاز کسی محرم نیست بعد فلاح هجوم آورد و از فیض قدس
 مستفیض گردیدند همه را و ادعای نموده خود بدولت آنحضرت محمد سفید بان نزول فرمودند روز دیگر عازم
 بنور شدند آنجا وضع و شریف حسین نیاز بر نقش نقیص مبارک حضرت پر دستگیر سائیدند بخانه غلام شاه

که مرید راسخ الاعتقاد بود نزول فرمودند از آنجا بقصه چپته و از آنجا در قصه گهرم تشریف فرمودند
 و بگردستی ملک حیدر نیجانه مصطفی خان که مرید راسخ بود نزول فرمودند علی الصباح مردم خاص و عام گشته
 سر سینه خیر یافته بحجت استقبال برآمده بنیض قدوس شرف گردیدند و چون نزدیک رسیدند فرمودند
 که سواری ما بر قبر مبارک کاج العارین شاه عبدالملک قدس سره باید رود که با او نشان از ابد امیل و جنتی
 دایم فائز خوانده و از زبده الحقیقین بیان حبیب جیوماتانات کرده اند کی متوقف شده باز خصمت
 نوشتند و از آنجا سوار شده زیر قلعه رسیدند منتظر از رسیدن حیدر کی نمودند در رویشان عرض کردند که
 سمت است بهمان سمتاده کرده فائز خوانده چون سر مبارک را از مراقبه برداشته فرمودند که پیر سید حیدر
 کی میفرماید که ای فرزند من برین ملک از طرف حق تعالی نظر جلال است درین اثنا قدوة الکاملین زبده
 الداعیین باید هر گز میان نوزگ عرض کردید جایگزین نظر جلال باشد پس ترک آنجا اولی تر نیاید فرمودند
 که اکثر مردم اینجا هم مشتاق ملاقات هستند پس برای حصول بهره آنها ضرورت است اندکی توقف نمودن آنجا
 آنجا رسیدن تفتی کردی که مرید راسخ الاعتقاد بود و آنحضرت در حق ایشان عاطفت زیاده از حد بیان
 سبزل سفر بود نزول کردند و همور فایز جنبه سانی برستانه آن یگانگی نمودند و هجوم خلقت بسیار
 نمود چونکه بعد از مدت است و پنجال و آنحضرت و آن ضلع تشریف فرما شده بودند فرزند علیجان مرید راسخ بود
 عرض کردند که غلام بکراس گام پیش خرمیده کرده است شش ماه میگذرد که با خود عهد کرده ام تا حضرت بروش
 من از شیر و خجرات و مسکه نوش جان نفرمایند من بزبان نه نم معروض میدارم کاسه شیر آورده ام برای این
 نوش جان فرمایند تا بر ما هم روا گردد حضرت پیر دستگیر فرمودند که مدت است که گاهی گوشت مایه و شیر و غیر
 نچشیده ام اما طر شاعر زیست کاسه شیر بیشتر بیارند از آنجا یک فاشن نوش فرمودند بقبرت الهی از
 بهانم عبس بول عارض شد حتی که دو زده روز شاشه پیام زین الیچرخ خان از اجتماع این خبر معه حکما
 زمان حاضر شد حضرت پیر دستگیر فرمودند که آنچه معا کجه تجویز کنند من خبر دهنده چرا که اتمه ایام شعور تا حال
 عورت را با احتیاط نام داشته ام مشکوف العورت شدن بر خود روانه دارم چند روز معا ایات در آن
 داشتند هیچ سود نکرد درین اثنا ازین خبر سادات سیدانه و کرم نیر در رسیدند و خود بدولت اراده دارند
 نمودند و در سر آلوله و از آنجا در موضع سوننه که از آنجا که شش گروه است سمت دائره منزل نمودند
 و بزار حیدر علیجان شاه آبادی منصبدار باوشاهی و مرید راسخ الاعتقاد اینجانب بود و خطوط متواتر رسیدند
 و افر قلمی سفر فرمودند که زود اسباب نمود را حضور رساند درین اثنا زین الدین احمد خان فوجدار طبرستان
 علاج دو و صد روپیه نقد ارسال خدمت نمود و بار یافتگان حضور قدس عرض رسانیدند که زین الدین احمد خان

دو صد روپه سازد و یک شخص حکیم برای معالجه فرستاده است در میان هر چه امر شود ارشاد شد که گفته
 اند که در طبیب تو صرف نخبند و بگویند که حال کار با انجام رسیده وقت از معالجه درگزشت حکیم را بخت
 فرمودند و وقتیکه در موضع سیوانه نزول اجمالی فرمودند قری اورا ببول بظهور آمد و بر زمین که در آنجا
 نشسته کرده بودند مثل حضرات پامسکه سبته شد و زمین سفید گردید از آمدن و گشود بول اندکی فرصت داد
 و مردم بسیار مبارکها و بیابانها نیز میباید آمد در آنوقت دو اذنه هزار روپه نقد و در رکاب وجود
 بود در دوشیان و سکنیان و مستحقان صدقه رحمت شد چون وقت نماز مغرب رسید غش مزاج مبارک
 طاری گردید و حالت در گگون شد در آنم رسید شرف جهان و میان شاه نوزنگ که هر دو مقبول شدند
 بودند سر مبارک بر زانوی اینها بود و بعد از زمان از غشی اندکی افاقیت رونود آنحضرت جنبش نمود و رسید
 اشرف جهان عرض کرد که در حق درویشان و مردیان اکثری بافضل در حضور و اکثر آنجا در اندیشه ^{شاد}
 میشود و فرمودند که جمله یاران را بجا آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت عوث الاعظم قدس سره حضرت
 خواجه معین الدین قدس سره سپردم پس از آن بار دیگر ضعف غالب آمد و تبض فرود رفت بعد ویریکه افاقیت
 آمد رسید شرف جهان دیگر مرتبه عرض نمودند که در باب یاران چه امر است فرمودند حواله خدا و غیر خدا و پیرا
 عظام نمودم بعد اوستی این سخن باز بهیوشی دست داد و بار سوم که هوشیاری افاقیت آمد شرف جهان
 باز عرض سلخت که در حق طالبان و مردیان و خادمان هیچ ارشاد شد فرمودند ای شرف جهان اینک جمله خدا
 و رسول خدا و پیران عظام سلسله خود نموده ام معلوم که نظر شما کمتر سگزرود و بالاتر از ایشان کیست
 که حواله او نامیم و مقصود شرف جهان از کلام این مقولات آن بود که سیکه شایان منصب خلافت با حضور
 خود فرزندی بخشند چون در حق مردیان بدن قسم ارشاد یافت باز عرض کرد که سادات عظام برادران
 آنحضرت اند فرمودند که برادری ندارم نه من برادر کسی و نه کسی برادر من اگر حاضر اند در چاه گوار گفتند
 و ای شرف جهان از عیونت آگاهی نداری که چه قدر نازک است بار بار چه جای نگر است شرف جهان
 ماند و وقتیکه شب باختر رسید پنج شمش گری با پنهانده باشد در آن غشی و بهیوشی وقتاً بسعت تمام
 برخواستند بهر و قدم حاضرین دست بدست گرفته دستاوه کردند با و از بلند گفتند اسلام علیکم رسول
 باز بهیوشی غالب آمد بعد از ویری فرمودند که زود ما را برید که تمام پیران عظام تشرف آورده اند
 بموجب امر برده اند و آنحضرت تعظیم آنها پرده شد و وقتیکه طالع صبح صادق گردید چشم ماه شعبان
 المبارک است ای هجری با جز در یکصد و سی و یک شب به گوش پوشش به ندای یا ایها الناس انظروا ^{ساعت}
 از حق المراتب راضیه فرضیه تا و دخل فی عبادی و ادخل فی حنیئه ناده متوجه سفر آخرت

آخرت گردید چنانچه شیخ اسماعیل در تاریخ وفات آنحضرت قطعه تعریف کرده است به آن سید
 شاه بیکه مقبول خدا به سر کرده عارفان بحق راه نامه از تبرق مجستان ارم به بگزشت این
 دارسوی و ارتقا به تاریخ چو خواستیم ز سر و شش به فرمود که شاه بیکه مقبول خدا به القصد از غیره
 بر جمع خاص عام جهان تیره و تاریک گردید و خانه بخانه و دیده بدیده و شهر شهر و بحر و برآمده شیون
 ماتم گردید جن انس و طیور و وحوش و فرشتگان و همه باشندگان زمین و زمان همه بحسرت نیاید
 پس ماندگان بادل بریان و دیره گریان از آنجا کوچ کردند و سادات سیوانه که هم کفوا آنحضرت اند میخواستند
 که بنازه بطرف خویش بروند در اینجا دفن سازند تا موجب افتخار و قرب ثمرت آنها باشد و مراتب عزت
 بفرزاید و نیز دعوی و راست و پیش کردند که وارثیت مایان هستیم هر کجا که خواهیم بود هم مردم
 و شجاع بودند ازین جهت در ویشان را جواب گفتگو نبود نفس مبارک را از آن مکان برداشته بطرف
 سیوانه روان گشته بقدرت الهی راه گم کردند هیچ نمیدانستند که گویا میروند تا که مقفل گرام رسیدند
 در ویشان این معنی را از معنات شمرده بساکنان در میان نصبه مذکور خبر رسانیدند که داعیه سادات
 باین قسم است که بنازه بطرف سیوانه میروند اگر می توانید فکر نگذاشتند اینجا کنند بجز و اصغای انجیر اکابر
 اصغر قصبه گرام هجوم عام کرده با جماع کثیر برآمده با در ویشان ملحق گشته از سادات راه سلوک و مدار
 پیش کردند و گفتند که در ویشان باشندگان گرام و هم دایره برد و بلفظ اندارت است بایشان
 مسلم است هر جا که خواهند دفن نمایند لیکن اسقال پیشگاه شده و شب بر سر آمده امشب همین جا توقف نمایند
 و از اینجا سرانجام تهنیت و تکفین نموده صبح همه کس با اتفاق یکدیگر روانه سیوانه خواهیم شد برین سخن سادات
 هم رضامند گشتند در ویشان بسرعت تمام قریب نماز عصر نفس مبارک را داخل گرام نموده در حجره
 خاص بشرائط غسل پرده خستند بعد از فراغ اغتسال اندکی آب بر بالای سینه مبارک مانده بود خود وجود
 جانب پهلوی راست بلفظ ایند آب از سینه بر سجت در انوقت میان شاه نورنگ میان ادریس
 و حاجی میتا و میان شاه کرم علی و شاه بهاول و میان شاه امان الله و امین خان و شیخ سوس
 و جماعت در ویشان حاضر بودند ماجرا مذکور معاشه نموده عرض کردند که ذات مبارک همیشه حی و قائم اند
 زنده اند گمان ممت و وفات نیست لیکن پاپس شریعت محمدی بر ضرورت تمام عالم شهرت خواهد شد که بعد
 از وفات حرکت خلاف شرع بوقوع آمد همان سلامت با ذراست شده بجا طیبند در زمین که حضرت مرشد
 آفاق چند سال پیش ازین در زمین حیات خود از جای دفن آنحضرت شبارت داده بودند چنانچه
 مفصلاً تخریری با پرتها نام چوڑی نوشتش از مریدان حضرت مرشد آفاق در قصبه گرام متصل مسجد بیک

ریاضت گاه حضرت پر دستگیر بوده سکونت و پشت روزی بتقریب عورت در حوض خود فرستادند
 حضرت مرشد آفاق را بخواند آنحضرت برهنه پا در حوض درآمد و غلغله مبارک که دورتر از فرس بر گشتند
 مقربان عرض کردند که در گذشتن نعلین پیش از حد فرس ستری خواهد بود فرمودند که اینجای ادب است
 چرا که این مکان مدفن حضرت میزبان سید بسید است و با گشت مبارک اشارت فرمودند که این قطعه
 زمین مشرف کعبین زیارتگاه خلق الله خواهد شد حضرت پر دستگیر هم در آنوقت حاضر بودند این سخن حضرت
 گرفت بعد چندی پنجاب خان قانوگویی ساکن قصبه کهرم منصب سه هزاری سرفرازی یافت و به پادشاه دولت
 از روی اعتقاد و محباب پر دستگیر عرض کرد که اکثر اوقات آنحضرت در قصبه کهرم تشریف فرما میشوند غلام
 که در کانی برای سکونت آنحضرت تیار شود حضرت پر دستگیر اجازت دادند هاجا که حضرت مرشد آفاق نشان داده
 بودند جزئی فروش را تصانیف ساخته چینی بنا کرده آنحضرت هر گاه کهرم تشریف می آوردند همان چینی نزل
 میفرمودند آخر الامر هاجا بنجان و فن کردند بعد انقراض زمین مردم اکابر و اصاخر با هم صلح کرده بلوچه عام نموده
 مورچهها بسته اسباب جنگ میتا ساخته با سادات سیوانه از چوب سنگ جنگ در پیش کردند چون سادات
 سیوانه هنگام کثیر دیدند از جنگ بیابانی ساخته به سیوانه روان شدند و در ایشان از انطرف گونه تسلی کل
 نموده با تم و رسوم فاش و ختم و غیره پرداختند روز دوم به بعضی مقربان بارگاه معلوم شد که حضرت
 پر دستگیر سفری اندک که خوب تابوت شکسته شده و تختهایش به کلهویی غلغله آنها را از قبر بارند و بار از زمین
 بفلطانه چون پیش قبر کردند هاندیند که ندگور شد تختهای تابوت ریزه ریزه شده و ذات مبارک دست
 راست زیر چهره مبارک گذاشته و قبله غلطیده اند نامی حاضران مجلس ششم خود زیارت نمودند بعد
 چوبها ریزه ریزه شده را بر آوردند و نعش مبارک را بر زمین بفلطانه بند مرتبه دیگر مردم اشارت شد
 که کرسی معمار زیر پشت پانزده است از جهت تکلیف یافته میشود و بار دوم قبر مبارک را بشکافتند و کرسی
 مذکور از زیر پشت پانزده بردارند چنانکه مذکور است و بنامه ابرگ و تینا موجود گشته بخلاف زیارتگاهها
 و قبور مردم کهرم کار خود قبسیکه مسطور شد با بنجام رسانیدند عارف کامل سید فاضل کاشین دائره شریف
 و سید عبدالمؤمن و بهادر خان نو جدار کربال و نهامیسر و غیره را رفیق خود نموده و را حیوانات آن دیار
 قوم چوران و تونو و قریب ده هزار کس فراهم آورده بداعیه آنکه در کهرم رسیده جنگ نموده زور و تعصب
 قبر مبارک را شکافته لاش مبارک بر آورده در شکاف آورده و مجمع مذکور را قرار بمیان آوردند که میان
 جنگ و جدل همراه شاه خواهم بود لیکن قبر مبارک را نخواهم کشود شاه خود مختار اندامان با این امر مجبور ایم هر گاه
 هجوم عام جمع شد و عازم و قاصد کهرم شدند و فوج باران رحمت الهی نازل کرد و صحنی که سه روز متوالی گشت

و یک کشف فرصت ندارد و طیفانی آب سجده بوقوع که شکسته تا کبرام در ریای علم بود احدی اطاعت نمی
 نمود و با عیب کمتر و بیشتر با خود می گفتند که و اعیبه و اراده ما مردم خلاف مرضی آنحضرت گنناید که اسباب آن
 بالکس نظوری آید همه جانها خود را می شدند و هنگامه پرانگنده شد و نواب روشن الدوله که مرید با اعتقاد
 بود و مصروف از جان و مال با جانان گفته فرستاده که زهار زهار بسینه زوری نفرمانید و خلان مرضی
 حضرت پیوستگیه کاری تجویز و تدبیر خود نهانید از اینجایی هر کس بجای خود سکوت و رزیده فامشش
 بنشستند بعد چندی وضعه مبارک در کهرام با اجازت عالی به تحمل تمام با تمام نواب روشن الدوله تغییر یافت
 و عمارت و اثره نیز بجایه و جلال با تمام عارف کامل سید محمد فاضل مرتب شد و روز عرس آن قطب ان
 و غوث دوران تباریح پنجم ماه صیام مقر است و یکد سال هر دو مکان بروز مذکور عرس میگردد و روزی
 طعام بر نور زیاده از حد بیان و از دو جام خلافت بشمار میورد و عرس در ماه رمضان قیام داده شده بود اکثر
 مردان و طالبان از دور و نزدیک منزلها طے کرده میرسدند و از سبب هنگامه در سن تراویح در اول
 و وظائف قصور و غمور واقع میشد این اعلی مثل صاحبزاده و الا قدر میان محمد باقر و سید عبداللوسن
 و سید کروری و میان نوزنگ و میان شرف جهان و میان غلام قدوس و میان محمد حیات و میان
 ذرا و شیخ نعمت الله و میان شاه امان الله و شیخ بهیت الله و سید فاضل و جمیع اصاغر و اکابر در آن
 و زمینداران با یکدیگر صلاح نموده نواب روشن الدوله نوشته فرستادند که عرس حضرت پیوستگیه در ماه
 صیام واقع شد از دور و نزدیک بر حصول سعادت آمده جماعت کثیر و از دحام عام فراهم میشود دوم
 تمام میگردد در صورت از اکثری در سن تراویح و اشغال و او کار خلع در میان می آید و نیز کس
 بر وقت افطار و شراب لاجر است و درین از دحام از شام صبح میگردد و که فراغ از مهماندار می حاصل
 اولی و انسب چنان می نماید که عرس تباریح و هم شعبان مقرر گردد تا که طالبان و مردمان پیش از
 رمضان مبارک حصول نموده رخصت شده بکسان خود بار نه صیامهای ماه رمضان بفرایغ خاطر
 بگذرانند و روز عرس یعنی پنجم شهر رمضان هر کس بقدر مقدور و استعداد طعام نخفته به نیاز آنحضرت
 فائده خوانده بفقرا و مستحقان بخوراند و ثواب آن ذخیره عاقبت سازند نواب بر مصروف هم اینجایی نشند
 در جواب آن نوشتند که بسیار خوب بخورند و نه از همین طور عمل باید آورد و چنانچه تباریح و هم و باز در ماه
 شعبان ختم باره شریف بخورند و تباریح و از دو و سیزدهم نامی جماعت کبرام آمده ختم سکونید و شایسته
 تعالی تا قیام قیامت این عادت جاری خواهد بود تباریح چهارم بروم رخصت میشود اول مرتبه بصلح
 اکابر عرس پنجم رمضان و دوازده شریف شده بود از آنحضرت اول ختم باره بخورند بعد کبرام می آیند

رسوم فاکحه و ختم سپاسی آورد و عمر شریف آنحضرت کسری زیاده از شصت و چهار سال یعنی در آغاز سال
 هشتاد و پنجم بوجاهل دوست حقیقی در پیوستند و آنحضرت را خلافت از خاندان بلفات حاصل است که عالم
 فیضا برمی دارد و تقصیر شجره که آغاز آن از حضرت شیخ عبدالعزیز گنگوهریت پیش ازین شروع
 نقل آمده و یاد خود آسودخت زهر خاص مدام به سطر قدوس رگشته تمام به طایفه از اسما در پاید
 یافت سید بیک و نمت تمام به هر رگشته از زهر خاص و عام به خامس رمضان چو بدان شیخ دین
 شد خرابان سوی فرود بر زمین به این چه گویم وصف آن عالیجناب به هست بیرون از میان و از حساب
 شجره چشمه راهرو زخمان به امین از آفات باشی در جهان به غایت جانب بود در اسلام به در ریاض
 قریب حق باقی مقام به هر که اجازت یابد حیات الما و ابشت به هر زمان با صدق خواند شجره پیران حیات
 به در تاریخ وفات زاده فخر غلام علی به هر تقنین تواریخ وفات شده دین به شاه لطف الدباین خادم فخر
 نبود به لطف غیب من گفت کزین دار فنا به سید بیک نقل کرده بر ضوان آسود به سلسله هجری
 به غنچه گلین و جوهره العین دیده مشهور و صاحبزاده والا قدر حضرت شاه محمد باقر خلیف الصدوق حضرت
 آفاق اند شرح عظمت و شان آن عالیجناب زیاده از آنست که بجز بر آید خاطر فیض تاثرش گنجینه اسرار
 الهیه است و زبان الهام ترجمانش ابواب مشکلات را منفتح در صغیر من آثار بزرگی از جبه مبارکش
 بود بود مانند خورشید گیتی افزون ذرات جهان را از فیض صحبت بدرجات عالی رسانیده اند اگر خوارق
 عادات آن عالیجناب امانت کتبی دیگر باید به کتاب فضل نز آداب سحر کافی نیست به که ترکم سر انگشت
 صفحه ششم به حضرت پیوسته اکثر اوقات زبان فیض از جهان حضرت مرشد آفاق چنان بیان می فرمودند
 که شاه محمد باقر مثل پیر زاده ترکیب افعال مشروع نیست بلکه جامع صفات پسندیده و صاحب اخلاق حمیده
 و عارف کامل و بحق و اصل است حضرت پیوسته در سجا آوری آداب چندان مستند بود که بقصد قلم نماند
 و سباب جمعیت ظاهر مسلم و افرو داشتند و خود از ماکولات و مشروبات لایحوا و زنیگرند و آنچه از ارسال
 امرا این زمان از قسم طعام رنگارنگ و میوه های نر و خشک و غیره می آمد صرف خالقا می فرمودند و شرح ذات
 کمتر تصرف میکردند صورتها و معنا جامه لباس حضرت مرشد آفاق و حضرت پیوسته سلامت آن عالی
 درجات دوخته بودند و زیاده بود وفات ایشان تاریخ نهم ماه رمضان المبارک واقع گردیده در جنب
 مرشد آفاق اند چون گنبد فون اند از بارگاه خالق است به شمع دانش و بنفش چراغ ملت آفرینش
 حضرت شاه امام العزیز خلیف عالیقدر حضرت شاه محمد باقر اند در فضیلت و کمالات یگانه دوران و
 در اخلاق حمیده مشهور زمان بوده اند از صبح و تا شام و از شام تا صبح بجز تعظیم و تکریم و روشنان و غیره

و مگر کار نبود تا بر ضیاء شانه بسین و نهار بسری بردند از زمین جهان قانی و در گشتن در سینه ایشان هم در گنبد
 مرشدان است زیارت آنجناب خلایق فیض پذیر میگردد و چنانچه شریع و ملت از این دولت شکر شکر
 بوستان ولایت غنچه گلستان هدایت حضرت سید شاه نظام - خلفا الصدوق شاه محمد باقر سفیدرود و کما
 معروف و بصلاح و صفائی باطن موصوف نعم و احسان ایشان که در حق آمده اند تیرا سر دیوان بیرون است
 مثل نوازه ریز گوار در ریاضات و عبادات کوشش بیغ مزده مشوق بسزا آخرت گردیدند و نیز در گنبد حضرت
 مرشدان در فون اند - جناب مرشد شرف به بقای سرور - از ایازان اسی حضرت پرور ستیگر
 روزی که حضرت پرور ستیگر خدمت حضرت مرشد آفاق در انبثه حاضر بودند حضرت مرشد آفاق فرمودند که
 میزان جیوشاه محمد لایق و قابل ارشاد است چرا اجازت نیا بند عرض گردند اگر ترشش و نکند اجازت نخوا
 یافت آنحضرت هم در باطن نظر فرمایند که مرشد شاه محمد باقر رسیده بعد از ایام میان شاه محمد باقر
 گردید بیماری کشید وقت تنوع در رسید پرور ستیگر در کرامت شریف سید اشتمد رود و ادب عرض رسانید
 شاه محمد و ادع روح بخواب فرمودند که آدم بگرددن با نوازه برود و شاه محمد گوید که فایز متعاقب میرسد در خدمت
 روح جلدی ننگند انتظار رسیدن مانانید آدم زودتر رسیده مقام مذکور بگوشش مبارک میان شاه محمد
 رسانید ایشان انگشت اجابت بر دیدهای خود نهادند که درین اثنا حضرت پرور ستیگر شریف زما فقهه ذوالان
 طلبیده بسامع و سرود امر کردند میان شاه محمد در حالت نزاع از شنیدن سماع بالای چهار پائی مقدار خوب
 دستی کشید و میخواست که مثل مرغ پرواز نماید پس بدو ایشان از هر جانب میگرفتند و باز میزدند آنحضرت
 در آنوقت فرمودند نقش بند یا ز ابا پید تا درین محل صفتوی و مهر در عین سماع جان بجان آفرین سیر
 و یاران در خمیر و کفین پروا خند حضرت پرور ستیگر فرمودند هر گاه که در قبر فرود آید اطلاع دهند تا وقت آخر
 هم دیدار شده دیده شود بوجب امر بجا آوردند حضرت پرور ستیگر رسیده قبر استاده شده محاسن شریف خود
 مبارک خود گرفته میفرمودند اگر شاه محمد را موت امان میدارد پس از فقیر باعث آبروی ایند روشن میگردد حال که
 رخت اقامت بسته در عاقبت رسیده فقیر است و خرق عادات آن عالیه در جالان است است از آنجمله
 اینکه بعد رحلت باره اگر در ایشان در نماز پنجگونی چشم عالی حاضر میدید و چون این ماجرا بسامع شریف حضرت
 پرور ستیگر رسانید ذات مبارک هرگز استاده شده فرمودند آیا اکنون هم ناز بر شما فرض و واجب است این
 در شریعت باعث نفاق میشود و فالابین قدر تکلیف بر خود جائز داشتن چه لازم است و هم میگویند که روزی
 حضرت پرور ستیگر بوقت نهم بجهت استنجا از رویشی کلوخ طلب فرمودند برای تکلیف کلوخ رفت میان شاه محمد
 از قبر بر آمده کلوخ بست آنحضرت داد پس از آن درویش هم کلوخ حاضر کرد آنحضرت بغیر تعین نام فرمودند که بار دیگر

همچنین کار نباید کرد در رویش نیز سید و بلزید که آنحضرت از دیر رسید بچندین خاطر گشته باشند از بارنگان
 حضور در خواست شفاعت بجهت عفو تقصیرات نمود میان گرم علی بعرض اقدس رسانیدند که فلان در رویش
 عرض میکند که آنحضرت برای استیجاب کلونج طلبیده بودند در رسانیدن کلونج از غلام اندکی نسابل واقع شد آنحضرت
 جناب اقدس اعتراض مستند امیدوار است که تقصیرش معاف گردد آنحضرت فرمودند که آن بیچاره سبب
 تقصیری نکرده شاه محمد از قبر برآمده کلونج داده بود آنستم که همین در رویش آورده باشد بعد این عزیزم کلونج
 آورد معلوم کردم آنکه مرتبه اول کلونج آورده است شاه محمد خواهد بود باو گفته ام که با دیگر مرکب چنین امر نشود
 حرکات خلاف شریعت لازم نیست و ازین قبیل مقولات و خرقة عادات از ایشان بطور آبروده اند از تطویل
 کتاب اندیشیده برین مقدار اکتفا نمودن در شریف در تقصیر دایره شریف است پس جمیع فضائل عارف کامل
 از سادات عالی تبار اولاد شاه حامد که پدر وال میگویند حضرت پیر شیخ میرزا شیخ انجیاب اند در زهد و عبادت
 چنانچه آفات و عین و خلق در عالم طاق بوده است و رنگشکو و قیل و قال کسان بود در سلیقه کار نادره در وقت
 حضرت پیر شیخ صفائی طینت حسن اعتقادی معاشه فرموده بعدد جانشینی دایره ممتاز گردانیدند ایشان
 در خدمت در رویشان بجان دول میگوشتید شب و روز کربته در تردد اسباب و سخت و پزیر طعام
 و بندوبست آن مقید می بودند و پانصد کس در رویش در اوایل حال دایره شریف کار داشتند یاد آوری
 مشغول می بودند همین قدر صادر و وارده مجمع هر روز تا هزار کس بوده باشد سجد تنگزاری و نماز آوری ایشان
 مصروف می بودند و می از یاد حق تعالی نبودند آنچه از وظائف و اشغال شبانه روزی و روزگار معمول بود
 نافع بنیفرمودند زهار در روایت و امانت تصوری جائز نمیداشتند و در حین آنحضرت هر کاریکه نوا سجاد
 بنا کردن میخواستند بدون اجازت جرأت نمیکردند چنانچه روزی زبانی شخصی عرض کرده فرستاد که رو
 و زاهدان خام همیشه مرمت طلب می باشد اگر حکم شود از خشتهای سخته تیار کنانیده شود ارشاد شد بستم
 بگزار در روزی سید فاضل سید عبدالعزیز عرض کردند در رویشان که دو بیت روح می نمایند بیرون دایره
 دفن کرده می شوند هرگاه باران می بارد و ثبور سمار شده برابر زمین میگردد اگر حکم شود چو تیره های کلان
 تیار کرده شوند تا در رویشی از نیجهان نقل کنند و اکابر فرض کرده آید تا از طینیانی آب بی آسیب باشد آنحضرت
 فرمودند بسیار حسن است هر کسکه از باران خود متوجه سفر آخرت شود در آن مکان دفن میگردد باشد
 و حقیقت قبر برین نظیر است و متیکه اهل بر باد در پام سن سینه لاش کشید و بگفتن باید از دو اگر طامع
 یاوری نماید و با بیان سلامت سفر آخرت شود این خاکسار را از بر اقدام در رویشان بپارند بعد طلت
 آنحضرت عمارات دایره با حثمت تمام با تمام نموی الیه ترتیب یافته نواب روشن الدوله هر چند آرزو کرده

که در تیار می این مکان بنده را شریک هم فرمایند قبول کرد و احوال ما نقل و دل درین مختصر تهریر آورده و بعضی
 ایشان در آنده شریف واقع است و اولی صلیین زبده المحققین زاهد زمانه عابد یگانه حضرت ذوالمنن مریدان
 حضرت مرشد آفاق اندر سید عالی تبار هم که حضرت پیر و سنگیر ساکن ساوه بوده از باران اعلی در ترتیب یافته
 و علیین حضرت پیر و سنگیر از شرح عظمت ایشان آن یگانه زمان از حوصله بیان بیرونست حضرت مرشد آفاق
 دست ایشان بدست حضرت پیر و سنگیر برده فرموده بودند که عبدالمؤمن استجمع فضایل رسیدی حج انس و کفانو
 و بار و رنجی شناسست در حق اینو به خوانند کرد آنحضرت گشت اجابت بر دیده خود قبول فرمودند در تربیتش که شش
 بیغ مبدول داشتند و پارس احترام ایشان را چندان بر عید داشتند که گاهی بجز میرا بنویسند نام خوانده اند و
 باران ادنی و اعلی پارس ادب و فرمان برداری بجای می آوردند آنحضرت بوجوب اشارت حضرت مرشد آفاق
 ریاضت ارشاد فرمودند تا مدت پهل سال از درون حجره پاریون نگزاشتند از صبح تا شام و از شام تا صبح
 ریاضت شامه اشتغال داشتند و در مدت چنین بیات خود حضرت پیر و سنگیر چهار مرتبه مجال ایشان توجیه فرمودند
 لیکن یک سر و سنجید گاهی در تمام عمر اندر سماع همسچو حالتی پیدا شد هرگز رقص و ربه نکرده بودند
 چون توبه آن ذات فائز البرکات تا آخر تمام داشت بعد رحلت حضرت پیر و سنگیر روزی در تانمیر عرض
 اندر لیا و زمان و سر و فقر از کیا در جهان حضرت شیخ جلال الدین تانمیری قدس سره بوده است سماع میکردند
 در آنوقت ایشان را حالتی در داد و بهوشی غالب آمد حتی که ازین عالم خبرند اشتند از آنجا بر چپان سوار
 کرده باره رسانیدند تا چهل روز هیچ ندانستند و سختی نمیکردند پرستاران بیاری تصور نموده معالجات
 بکار بردند هیچ فائده نمی بخشید اگر گریان نعمت الهی بر رسیدند که باران و باران برای عیادت شما آمده اند
 می شناسید جویش زبان تمیگفتد سری جنبانیدند که آری می شناسم بعد روز چهل چون شیخ نعمت الهی
 استفسار حقیقت نمود فرمودند که بر خاطر هم اسم ذات مستولی گشته ازین عالم باز داشتند هیچ خبری ندارم
 در همان حالت متوجه سفر آخرت گردیدند جمیع ایشان در دایره شریف واقعتاً بل در نگاه برگزیده
 از عارفان کامل و سالکان و اصل مرید و طالب حضرت مرشد آفاق بود جناب عالی سپرد حضرت پیر و سنگیر
 نموده بودند صوفی جبروت اعلی بوده است و وجه و قفله درین منزل است که گویند بسمع حضرت مرشد آفاق
 رسانیدند که میران صاحب شایسته نعمت الهی که کسب کجاست از شاد و منیر مانید یعنی سجا طرب مبارک پسندند افتاد ازین جهت
 بهمان منزل قرار گرفت و بالا تر عروج نمود و قریب منزلت آنولاشاه نزدیک حضرت پیر و سنگیر زیاده از حد
 تقریب است آنچه بر مریدان و طالبان ارشاد یافته آنجناب را اعمالات واقعات رومی دارد استفسار
 حقیقت آنها با ایشان اندر شنید ایشان بوجه حسن واقعات ذاتی و صفاتی را در بیان نموده است و سخن چهر سخن